

# احمد شاملو



به کوشش بهرام گرامی

احمد شاملو

در پس آینه

به کوشش

بهرام گرامی



سرشناسه	:	گرامی، بهرام، ۱۳۲۱
عنوان و نام پدیدآور	:	احمد شاملو در پس آینه/ به کوشش بهرام گرامی.
مشخصات نشر	:	تهران: نشر علمی، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری	:	۲۹۶ ص:؛ ۵/۱۴×۵/۲۱ س.م.
شابک	:	۹۷۸-۹۶۴-۴۰۴-۵۱۸-۹
وضعیت فهرست نویسی	:	فیفا
موضوع	:	شاملو، احمد، ۱۳۰۴ - ۱۳۷۹ -- نقد و تفسیر
رده بندی کنگره	:	PIR8114
رده بندی دیویی	:	۸۱۶/۶۲۰۹
شماره کتابشناسی ملی	:	۸۹۳۶۰۱۹
اطلاعات رکورد کتابشناسی	:	فیفا



### احمد شاملو در پس آینه

به کوشش بهرام گرامی

چاپ اول ۱۴۰۱

تیراژ: ۲۵۰۰ نسخه

طراحی جلد: حسن کریمزاده

صفحه آرای: محمدحسین عربزاده

لیتوگرافی: باخت

چاپخانه: رامین

ناظر فنی چاپ: حسن نیکبخت

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۰۴-۵۱۸-۹

مرکز پخش: خیابان انقلاب - خیابان ۱۲ فروردین - خیابان شهدای ژاندارمری

پلاک ۱۰۳ - تلفن: ۶۶۴۶۳۰۷۲ و ۶۶۴۶۰۵۱۲

[www.elmipublications.com](http://www.elmipublications.com)

@elmipublications

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

## با امتنان قلبی از:

- زنده‌یاد دکتر صدرالدین الهی / آمریکا  
دکتر محمود امیدسالار / آمریکا  
دکتر حسن انوری / ایران  
دکتر اکبر ایرانی / ایران  
دکتر باوند بهپور / ایران  
دکتر نصرالله پورجوادی / ایران  
دکتر ژاله پیرنظر / آمریکا  
دکتر حسن جوادی / آمریکا  
جناب محمد رضا حائری / ایران  
جناب بهاء‌الدین خرّمشاهی / ایران  
جناب رضا دانشور / آمریکا  
جناب علی سجّادی / آمریکا  
جناب علیرضا شجاع‌پور / ایران  
دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی / ایران  
جناب فرخ شهابی / آمریکا  
جناب عمادالدین شیخ‌الحکمایی / ایران  
دکتر علی اشرف صادقی / ایران  
جناب جهانگیر صداقت‌فر / آمریکا  
دکتر سرمد قباد / ایران  
دکتر احمد کریمی حکاک / آمریکا  
دکتر مجدالدین کیوانی / ایران

- دکتر جلال متینی/آمریکا  
دکتر محمد حسین مصطفوی جبّاری/آمریکا  
جناب مرتضی موسوی/ایران  
جناب بیژن نامور/آمریکا  
دکتر حسین علی یوسفی/ایران  
برای خواندن متن و ارائه نظرات و پیشنهادات.  
جناب عنایت‌الله رحمانی/ایران  
برای ارائه نشریات قدیم و نایاب.  
خانم زهرا مجیدی/ایران  
برای واخوانی مکرّر و تطبیق با دستور خط فارسی.  
جناب محمد حسین عرب‌زاده/ایران  
برای صفحه‌آرایی و اصلاحات مکرّر.  
جناب حسن نیکبخت/ایران  
برای نظارت دقیق بر همه مراحل چاپ.  
جناب محمد علی علمی مدیر انتشارات علمی/ایران  
برای اهتمام در چاپ و نشر این دفتر.

## درباره مؤلف...

بهرام گرامی در ۲۶ خرداد ۱۳۲۱ در محله امیریّه تهران زاده شد. دوره ابتدائی و متوسطه (رشته ریاضی، دبیرستان رهنما) را در زادگاه خود به پایان رسانید. لیسانس مهندسی کشاورزی را از دانشگاه تهران (۱۳۴۳)، فوق لیسانس در اصلاح نباتات و بیماریهای گیاهی را از دانشگاه آمریکایی بیروت (۱۳۴۹) و دکترا در ژنتیک و علوم گیاهی را از دانشگاه مانیتوبا (Manitoba) در کانادا (۱۳۵۶) دریافت کرد. با سمت کارشناس و محقق در سازمان تحقیقات کشاورزی ایران (۱۳۴۴ تا ۱۳۵۷) و با سمت استادیار در دانشکده کشاورزی دانشگاه صنعتی اصفهان (۱۳۵۸ تا ۱۳۶۴) خدمت کرد. تنظیم و ویرایش خلاصه نتایج تحقیقات کشاورزی در ایران - از آغاز تا سال ۱۳۵۶ (در پنج جلد) و نیز گردآوری و تدوین فهرست پایان نامه‌ها، مقاله‌ها، نشریه‌ها و کتاب‌های دانشکده‌های کشاورزی ایران - از بدو تأسیس تا سال ۱۳۶۰ از فعالیت‌های غیرآموزشی وی طی سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۱ بوده است.

مؤلف پس از عزیمت به آمریکا (۱۳۶۴)، در دانشگاه کالیفرنیا در دیویس (تا ۱۳۷۴) به تحقیق پرداخت و در دو انجمن علمی شیمی غلات و بیماری‌های گیاهی در آمریکا (۱۳۷۷ تا ۱۳۸۲) به‌عنوان ویراستار علمی خدمت کرد. او به‌عنوان استاد مدعو در هنگ‌کنگ (۱۳۷۴)، بحرین (۱۳۸۶) و چین (۹۳-۱۳۹۲) تدریس کرده است.

آخرین اثر ایشان ویراست سوم گل و گیاه در هزار سال شعر فارسی، همراه با شرح و معنای همه ابیات مربوط به گل و گیاه در دیوان حافظ، با مقدمه ایرج

افشار است که در ۶۶۸ صفحه از سوی انتشارات فرهنگ معاصر در مرداد ۱۴۰۱ منتشر شده است. وی مقالاتی زیر عنوان گل و گیاه در اشعار پیشگامان شعر فارسی، گل و گیاه در شاهنامه فردوسی، گل و گیاه در خمسه نظامی گنجه‌ای، گیاهان تورات، گیاهان انجیل، گیاهان در قرآن، باغ سهراب، گل و گیاه در اشعار فروغ فرخزاد، گل و گیاه در اشعار مولوی، بیش از شصت مدخل در دانشنامه حافظ و حافظ پژوهی و بیش از صد مقاله دیگر در زمینه‌های گوناگون به زبان فارسی و انگلیسی تألیف کرده است.

بهرام گرامی از ۱۳۸۷ ویراستار مشاور در دانشنامه ایرانیکا (*Encyclopedia Iranica*) در زمینه گل و گیاه (*flora*) بوده و مؤلف یازده مقاله در این دانشنامه است.

«ناشر»

## دربارهٔ این دفتر...

اندیشهٔ این تألیف از چند دههٔ پیش در خاطر من بوده و در سال‌های اخیر قوت یافته است. در این دفتر کوشیده‌ام با استفاده از منابع معتبر و موجه آنچه را دیگران - دست‌دار و غیر آن - دربارهٔ زندگی و کارهای احمد شاملو گفته‌اند ارزیابی کنم و سره را از ناسره باز شناسانم. مباد کسی به گمان نادرست افتد که این مستند بی صوت و حرکت سعی در تبلیغ یا تخریب کسی دارد، کسی که در هر حال خودش و نثر بدیعش در ذهن و زبان شیفتگان بسیار جای گرفته است.

احمد شاملو از بانیان و پیشگامان "شعر سپید" است،<sup>۱</sup> شعری که رها از وزن و قافیه است و نثرگونه، نثری که گفته می‌شود ریتم و موسیقی درونی آن، هنگام خوانش، آن را از دیگر انواع نثر جدا می‌کند و از این رو آن را "شعر منثور" و "شعر شاملویی" نیز نامیده‌اند که به حق قبایی برانندهٔ خود اوست. واضح است که در عبارت "شعر منثور" تکیه و بار معنا بر روی منثور یا ماهیت نثر بودن آن است، وگرنه در گذشته در هیچ مکتوب فارسی از "شعر منثور" نام برده نشده است.

سال‌ها پیش از آنکه شعر منثور یا نثر شاعرانه شاملو پا بگیرد، ملک الشعرای بهار صلاهی جدایی شعر از نظم و رهایی شعر از سجع و قافیه را در داده بود:

شعر دانی چیست، مرواریدی از دریای عقل  
شاعر آن افسونگری کاین طرفه مروارید سفت

---

۱. شعر سپید (vers blanc یا blank verse) در غرب ملترزم به داشتن وزن است که مصداق شعر نیمایی است. شعری که در مغرب زمین، مانند شعر شاملو، از قید وزن و قافیه رهاست شعر آزاد (free verse یا vers libre) نامیده می‌شود.



صنعت و سجع و قوافی هست نظم و نیست شعر  
ای بسا ناظم که نظمش نیست الا حرف مُفت  
شعر آن باشد که خیزد از دل و جوشد ز لب  
باز در دل‌ها نشیند هر کجا گوشی شُنفت  
ای بسا شاعر که او در عمر خود نظمی نساخت  
وی بسا ناظم که او در عمر خود شعری نگفت

خوشبختانه شاملو خود حقّ مطلب را ادا می‌کند: «به گمان من شعر سپید خیلی به‌زحمت می‌تواند نوعی شعر شمرده شود. اگر دعوی مدّعیان بر سر آن است که شعر سپید نمی‌تواند شعر شمرده شود، حق با ایشان است... در حقیقت شعر سپید شعری است که نمی‌خواهد به‌صورت شعر درآید.»<sup>۲</sup>  
و اگر ما نیز چون خود شاملو بر نثر بدیع و شاعرانه او نام شعر نگذاریم و او را جدا از جرگه شاعران در قَلّه رفیع نوآوران ادب معاصر نشانیم، آنگاه قدر و منزلت او، آن‌طور که باید و شاید و درخور اوست، در عرصه "نثر نو" - نه "شعر نو" - بیشتر و بهتر دانسته خواهد شد.

بهرام گرامی

۱۶ ژوئن ۲۰۲۲ / ۲۶ خرداد ۱۴۰۱

آمریکا، مینه‌سوتا / تهران

bgrami@yahoo.com

## چند نکته...

۱. این دفتر یک نقد ادبی نیست. نقد و نظر درباره آثار احمد شاملو که دهها سال است در ذهن و زبان بسیاری از ایرانیان - به ویژه جوانان چند دوره - نشست، نه بر عهده این دفتر است و نه مطلقاً در بضاعت و صلاحیت مؤلف این دفتر. از این رو، جز در یکی دو مورد به اقتضای موضوع، به این مهم نپرداخته‌ام.

۲. هستند کسانی که می‌گویند پرداختن به شخصیت و رفتار یک هنرمند نه لازم است و نه مفید یا می‌گویند زندگی اجتماعی یک هنرمند ربطی به هنرش ندارد و از هنرمند فقط باید هنرش را در نظر داشت و قدردان آن بود. این سخن در بسیاری موارد درست است. اما در مورد احمد شاملو این امر از آن جهت اهمیت دارد که بسیاری از جوانان نه تحت تأثیر هنر او، که تحت تأثیر شهرت او قرار دارند و به سبب همین شهرت است که او را الگویی مناسب برای تقلید می‌شناسند. از اینجاست که شناخت شاملو و شخصیت او هم لازم می‌نماید و هم مفید.

۳. انبوه مطالبی که به نقل از یکدیگر در فضای مجازی و سایت‌ها، سال‌شمارها و گفتارها درباره احمد شاملو آمده، مانند: تاریخ و محل تولد، میزان تحصیلات، عضویت در حزب توده، زندان رفتن، همکاری با وزارت کشاورزی و فرهنگستان زبان و دانشگاه بوعلی سینا، شایعه نامزدی جایزه نوبل، فیلم‌نامه‌ها، ثبت تاریخ وقایع و سفرها، برگزاری شب‌های شعر و به ویژه "ترجمه‌های منتسب به او به حدی نادُرست و دور از واقعیت است که توضیح و تصحیح همه آنها در این دفتر نمی‌گنجد. این دفتر در تناقض آشکار با این ادعای شاملوست که در خانه شیشه‌ای زندگی می‌کند و چیزی برای پنهان کردن ندارد.

۴. مطالب این دفتر یا به نقل از گفتار و نوشتار احمد شاملوست یا به نقل از

دیگران دربارهٔ گفتار و نوشتار و رفتار او و یا از قلم این مؤلف براساس دو گونه نقل بالاست. سعی بر آن بوده تا نظرها و داوری‌های شخصی مؤلف، دست‌کم آگاهانه، به این دفتر راه نیابد. بسیار کوشش شده تا هر آنچه در این دفتر گرد آمده راست و درست، رسا و روشن، و عاری از خطا و لغزش باشد. اما از آنجا که هیچگاه نمی‌توان به اصالت و درستی همهٔ مطالب یقین داشت، از صاحب‌نظران و آگاهان صمیمانه تقاضا می‌کنم مرا از هر نادرستی و نارسایی از طریق ایمیل (bgrami@yahoo.com) آگاه نمایند تا در رفع آن بکوشم و به وجه مطلوب اصلاح نمایم.

۵. این دفتر تلاشی برای کالبدشکافی زندگی و شخصیت احمد شاملو و گامی در شناسایی بهتر اوست. کالبدشکافی در مان نیست، اما اگر به تشخیص بیانجامد، شاید دیگران را به کار آید. آیندگان با استفاده از منابع و مدارک بیشتر، وجوه دیگری از زندگی و شخصیت این هنرمند پرآوازهٔ کشورمان را نشان خواهند داد. ۶. در این دفتر، زیرنویس‌ها اهمیت متن را دارند.

احمد شاملو با احاطه بر واژگان فارسی و چیدمان و کاربرد درست آنها پیام خود را به شکلی بدیع و اثرگذار بر جان و دل مخاطبان خود می‌نشانند.  
مؤلف

«و احتیاط باید کردن نویسندگان را در هر چه نویسند که از گفتار باز توان ایستاد و از نبستن باز نتوان ایستاد و نبسته باز نتوان گردانید.»<sup>۳</sup>  
ابوالفضل بیهقی

## فهرست

احمد شاملو: از تولّد تا وفات / ۱

چهارنامه / ۱۱

داستان زندان / ۱۵

زن از دیدگاه شاملو / ۲۵

شاملو و شعر سپید / ۳۳

شاملو و آثار او / ۴۰

پُرسش‌های بی‌پاسخ / ۴۳

شاملو و زبان و خط فارسی / ۴۶

شاملو و فعالیت سینمایی / ۵۱

شاملو و وزارت کشاورزی / ۵۳

شاملو و (شایعات) جایزه نوبل در ادبیات / ۵۴

شاملو و ترجمه / ۵۸

در حاشیه کتاب / ۷۰

شاملو و سفارت مجارستان / ۷۵

شاملو و لورکا / ۷۹

شاملو و کتاب کوچک / ۸۲

شاملو و فرهنگستان زبان / ۸۲

شاملو و دانشگاه بوعلی سینا / ۸۵

پیشنهاد / ۹۳

شاملو و حافظ / ۹۴

ساقی یا صوفی؟ / ۱۰۳

شاملو و روزنامه‌نگاری / ۱۰۶

شاملو و حزب توده / ۱۱۴

شاملو و کانون نویسندگان ایران / ۱۱۹

شاملو و شب‌های شعر / ۱۲۲

شاملو و قضیه پاریس / ۱۲۴

شاملو و حسن تفاهم دوسویه / ۱۳۱

گزارش / ۱۳۳

شاملو و سه سفر پیاپی به آمریکا / ۱۳۶

شاملو و ژان پُل سارتر / ۱۴۳

شاملو و انقلاب اسلامی ایران / ۱۴۴

شاملو و فردوسی / ۱۵۳

در بارگاه فردوسی / ۱۶۱

شاملو و تدریس در دانشگاه / ۱۶۵

شاملو و هویت ملی... نوروز / ۱۶۵

شاملو و موسیقی ایرانی / ۱۶۹

شاملو و سعدی / ۱۸۰

شاملو و دیگران / ۱۸۲

## مقاله‌ها:

- مخالف خوانی‌های احمد شاملو / سینا جهان‌دیده کودهی / ۱۸۵
- شفیعی کدکنی درباره شاملو چه می‌گوید! / محمدرضا شفیعی کدکنی / ۱۹۳
- جامعه‌شناسی مخاطبان شاملو و اخوان ثالث / محمدرضا شفیعی کدکنی / ۱۹۹
- شاملو شاعر ملی نیست / سایه اقتصادی نیا / ۲۰۵
- آشفته بازار ادبیات فارسی: نگاهی به عقاید احمد شاملو درباره شاهنامه و شخصیت‌های اسطوره‌ای / محمود امیدسالار / ۲۰۸
- بدفهمی شاهنامه / حسن انوری / ۲۱۳
- نامه سرگشاده به احمد شاملو / جلیل دوستخواه / ۲۱۶
- کتاب کوچه / علی اشرف صادقی / ۲۲۰
- در پیچ و خم‌های کتاب کوچه / محمود امیدسالار / ۲۲۴
- حافظ شاملو: نقد بر روایت شاملو از دیوان حافظ / بهاء‌الدین خرّمشاهی / ۲۳۵
- دیوان حافظ: میراث گران‌قدر فرهنگی ما (نقدی بر حافظ شاملو) / جلال متینی / ۲۴۲
- درباره حافظ شیراز به روایت احمد شاملو / طاهره صفّارزاده / ۲۴۷
- شاملو درباره حافظ به روایت شاملو چه می‌گوید / ۲۵۲
- حکایت شاملو و حافظ شیراز / علی فردوسی / ۲۵۴
- پیوست‌ها / ۲۶۰
- کتابنامه / ۲۶۶
- فهرست نام کسان / ۲۷۳



## احمد شاملو: از تولد تا وفات

احمد شاملو براساس شناسنامه و منابع قدیم در ۴ آذر ۱۳۰۴ در رشت متولد شد. شناسنامه او در پانزده سالگی در تهران صادر شده و به طوری که خواهیم دید خانواده او تا آن زمان مقیم تهران نبوده است. آیدا همسر شاملو نیز رشت را نخستین شهری می داند که احمد شاملو در آن بوده است.<sup>۱</sup>



شناسنامه احمد شاملو

۱. آیدا شاملو، سال شمار احمد شاملو، دفتر هنر (ویژه احمد شاملو)، شماره ۸، مهر ۱۳۷۶، صفحه ۹۱۰، ستون دوم، سطر سوم. (شماره صفحه از دفتر هنر شماره ۱ شروع می شود.)



نام: احمد شاملو  
 نام خانوادگی: شاملو  
 تاریخ تولد: ۲۱ آذر ۱۳۰۴  
 مکان تولد: تهران

شماره	۱۱۰۹	کلاس	ط
شماره	۲۴۲۸۲	کلاس	۵

تاریخ ثبت: ۱۳۱۹  
 مکان ثبت: تهران

شناسنامه احمد شاملو

شاملو بعدها تصمیم می‌گیرد زمان و مکان تولدش را ۲۱ آذر ۱۳۰۴ در تهران، خیابان صفی‌علیشاه، شماره ۱۳۴ اعلام کند. این نشانی در نزدیکی محل دفتر هفته‌نامه خوشه در تهران، خیابان صفی‌علیشاه، شماره ۲۰۸ واقع بوده که او از خرداد ۱۳۴۶ تا تیر ۱۳۴۸ با آن همکاری می‌کرده است. در سال‌های قبل از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ یا شاید تا زمان همکاری با خوشه، زادگاه او در همه جا رشت آمده است. شاملو در زندگینامه دست‌نوشته‌اش در ۱۳۵۶ در آمریکا، به صیغه سوم شخص، زادگاه خود را تهران ذکر کرده است: <sup>۲</sup>(پیوست ۱)

۲. زادگاه چند تن از دوستان شاملو از جمله آیدین آغداشلو، هوشنگ ابتهاج (سایه)، محمود

احمد شاملو (۱، ۱، ۱، ۱) در راجع ۱۹۲۵ در تهران متولد شده.

[احمد شاملو (۱، ۱، ۱، ۱) در سال ۱۹۲۵ در تهران متولد شده.]<sup>۲</sup>

و در مرز شصت سالگی در شعری به این نشانی غیر واقعی در کنار خانقاه معروف صفی علیشاه اشاره می‌کند:

در خانه‌ای دلگیر انتظار مرا می‌کشیدند

کنار سقاخانه آینه

نزدیک خانقاه درویشان

(مدایح بی صله، ۱۳۶۳)<sup>۳</sup>

شاملو در انتخاب روز جدید تولدش (۲۱ آذر) احتمالاً به روز حکومت خودمختار آذربایجان (۲۱ آذر ۱۳۲۴) یا روز معروف به نجات آذربایجان (۲۱ آذر ۱۳۲۵) نظر داشته است. در این ارتباط باید گفت که او در ۱۳۲۴، ۲۰ سالگی، پس از گذراندن ۲۱ ماه در زندان روس‌ها در رشت، با خانواده در ارومیه مستقر گردید. او شعر پرچمدار را به سرتیپ احمد زنگنه فرمانده تیپ مستقر در ارومیه اهدا کرد.<sup>۴</sup> اما بعدها از این شعر برانت جُست و آن را

---

اعتمادزاده (م.ا. به آذین)، خسرو گل‌سرخ و بهمن محصص نیز رشت بوده است، ولی هیچ‌یک از آنها در صدد کتمان آن برنیامدند.

۳. احمد کریمی حکاک، یادبود احمد شاملو (۱۳۰۴-۱۳۷۹)، آزادی، دوره دوم، شماره ۲۲ و ۲۳، تابستان و پاییز ۱۳۷۹، صفحه ۹۹. دیگر دست‌نوشته‌های شاملو در این دفتر نیز از این منبع گرفته شده است.

۴. مجموعه آثار احمد شاملو، تهران، انتشارات نگاه، چاپ هفتم، ۱۳۸۵، دفتر یکم: شعرها، جلد ۱ و ۲، سال‌های ۱۳۲۳-۱۳۷۸، صفحه ۸۷۳.

۵. سرتیپ احمد زنگنه در برابر حمله نیروهای فرقه دموکرات آذربایجان سلحشورانه مقاومت کرد، ولی پس از چندی ناچار به ترک مخاصمه یا نوعی تسلیم شد. با این حال، روس‌ها او را دستگیر، ابتدا به اعدام و بعد به حبس محکوم کردند. سپس او را در معاوضه با زندانیان روس در مرکز به تهران فرستادند. او پس از محاکمه، در ۱۹ تیر ۱۳۲۵ به اتهام خیانت اعدام شد. بنابراین تعیین تاریخ روز و ماه سرودن شعر برای

از مجموعه آثارش حذف کرد و شعر گفتن در آن سن را انکار نمود<sup>۵</sup> و با این انکار نخستین دفتر شعر خود، آهنگ‌های فراموش شده، را نیز که در ۱۳۲۶، ۲۲ سالگی، به کوشش و با مقدمه ابراهیم دیلمقانیان منتشر شده بود، یکسره در شمار آثارش نیاورد و با اِکراه از آن یاد می‌کرد. در هر حال، زمان و مکان غیرواقعی تولد او به همه منابع و سایت‌ها و سال‌شمارها راه یافته است.

پدر پدرش میرزا محمد علی خان شاملو اهل کابل بود که با همسرش بی‌بی شجاعت، اهل هرات، به ایران مهاجرت می‌کند و حیدر پدر شاملو در بروجرд متولد می‌شود.

من بامدادم

شهروندی با اندام و هوشی متوسط.

نسبم با یک حلقه به آوارگان کابل می‌پیوندد.<sup>۶</sup>

(مدایح بی‌صیله، ۱۳۶۳)<sup>۸</sup>

پدر مادرش میرزا شریف خان عراقی از اهالی قفقاز و تحصیلکرده روسیه و اهل کتاب و مطالعه بود که با همسرش، اهل اوکراین، به ایران می‌آید و کوکب عراقی مادر شاملو در استرآباد (گرگان) متولد می‌شود.<sup>۹</sup>

اینکه نیای پدری و مادری او هیچ‌یک بومی و ساکن ایران نبوده‌اند مطلقاً

زنگنه، نشر آن، حذف آن از کتاب، و برانت از آن در زمان گرایش به حزب توده یا هنگام رویارویی با آن حزب به بررسی دقیق نیاز دارد.

۶. "وقتی اولین شعرم را نوشتم بیست و پنج ساله بودم، سال ۱۳۲۹." (دفتر هنر، شماره ۸، صفحه ۹۴۶، سطر اول)

۷. یادآور شعر سهراب است: اهل کاشانم / روزگارم بد نیست / تکه نانی دارم، خُرده هوشی، سر سوزن ذوقی / ... / اهل کاشانم / نسبم شاید برسد / به گیاهی در هند... (صدای پای آب، ۱۳۴۳)

۸. مجموعه آثار احمد شاملو، چاپ هفتم، صفحه ۸۷۲.

۹. به‌رغم تولد پدر در بروجرд و تولد مادر در گرگان، شناسنامه آن دو نیز در تهران "ط" صادر شده است. (بنگرید به شناسنامه احمد شاملو)

اهمیتی ندارد، بلکه باید خوشحال بود که از مهاجرت این دو خانواده به ایران شخصیتی پدید آمده که محبوب و معبود کثیری از ایرانیان خاصه دو سه نسل از جوانان این سرزمین بوده است. اما در خلال گفته‌ها و نوشته‌های او جابه‌جا مکرر می‌بینیم که نگاه او نسبت به شعر و ادبیات کهن فارسی، آیین نوروز، موسیقی ایرانی و به طور کلی ایران و ایرانی چندان رنگ و بوی ایرانی ندارد یا دست‌کم با دیگران متفاوت است.

مرگ من سفری نیست

هجرتی است

از سرزمینی که دوست نمی‌داشتم

به خاطر نامردمانش!<sup>۱۰</sup>

احمد تنها پسر خانواده بود و پنج خواهر به نام‌های فروغ‌الزمان، قمرالزمان، شمس‌الزمان، سرور و سودابه داشت. نادر و فریبرز دو برادر کوچک‌تر او بودند که هر دو در سنین کودکی درمی‌گذرند. نادر چهار سال از احمد کوچک‌تر بود و در ۱/۵ سالگی درگذشت.<sup>۱۱</sup> تنها پسر خانواده بودن، آنهم با پنج خواهر، در بافت اجتماعی آن زمان و مکان، احمد را در کانون توجه خاص والدین، خاصه پدر نظامی، قرار داده بود. با مرگ پدر بزرگ و غیبت پدری که معمولاً در خانه نیست، مادر به او می‌گوید: «حالا دیگر مرد خانه ما تو هستی.»<sup>۱۲</sup> او خود را مرد دوم، و بسا فرد دوم، خانواده می‌دانست و دور از انتظار نبود که در نوجوانی به تأسی از کُش و حمیت نظامی پدر با نیروهای متفقین برخورد کند و بار زندان بر دوش کشد و دیگر بار در ارومیه شانه به شانه پدر با نیروهای فرقه دمکرات رو در رو شود و بهای این هواداری را تا پای خطر اعدام بپردازد.

۱۰. مجموعه آثار احمد شاملو، چاپ هفتم، صفحه ۵۴۴.

۱۱. دفتر هنر، شماره ۸، صفحه ۹۸۵.

۱۲. همان، صفحه ۹۸۶.

به خاطر شغل پدر که افسر ژاندارمری بود<sup>۱۳</sup> و خانواده را با خود به محل مأموریت می‌برد، احمد دورهٔ کودکی یا سال‌های قبل از دبستان را در رشت (زادگاهش)، سمیرم، اصفهان، آباد و شیراز و دورهٔ دبستان را در شهرهای خاش، مشهد، زاهدان، طبس و بار دیگر در مشهد و زاهدان گذراند. گزاف نگفته‌ایم که او هر سال از دوران کودکی و خردسالی خود را در شهر و دیاری دوردست و در مدرسه و کلاسی جدید با همبازی‌ها و همکلاسی‌هایی ناآشنا می‌گذراند. برای او هر سال همه چیز جدید و ناآشنا و گذرا بود.<sup>۱۴</sup>

دو سال اول دبیرستان را در بیرجند و مشهد<sup>۱۵</sup> و گرگان گذراند و قبل از پایان سال دوم با خانواده به تهران آمد و سال دوم را در دبیرستان شاهرضا در تهران به پایان رسانید. گذراندن دورهٔ ابتدائی به آن شکل و دو سال اول دبیرستان در چهار شهر دور از هم، با وقفه‌های اجتناب‌ناپذیر، کِشش لازم برای تحصیل در سال سوم را در او کم کرده بود. سال سوم را در دبیرستان ایران‌شهر شروع کرد<sup>۱۶</sup> و در دبیرستان فیروز بهرام ناتمام گذاشت و به شوق آموختن زبان آلمانی

۱۳. شاملو می‌گوید: "بیچاره پدرم آنقدر در درجهٔ سرگردی مانده بود که جناب سرگرد معادل اسمش شده بود." (همان، صفحهٔ ۹۸۴).

۱۴. احمد شاملو، درها و دیوار بزرگ چین، انتشارات مروارید، چاپ پنجم، ۱۳۷۶، صفحهٔ ۷۵ تا ۱۰۱.  
 ۱۵. شاملو تعریف می‌کند: "خراسان که بودیم همسایهٔ ممتولی داشتیم. دو تا دختر داشت. اینها کلاس پیانو می‌رفتند... من یواشکی می‌رفتم پشت بوم دراز می‌کشیدم. صدای موسیقی دگرگونم می‌کرد. حاصل این شد که چهار سال درجا بزمن تا برسم به کلاس ششم... مدیر مدرسه فلکم می‌کرد. ولی درس نخواندم... پدرم با بزرگ‌ترها نمی‌ساخت... طبعاً مرتب تبعید می‌شد به جاهای پرت، بلوچستان... تا اومدیم تهران." (نورالدین سالمی، بامداد در آینه: ده سال گفت‌وگو با احمد شاملو، نشر باران، سوند، ۲۰۰۲، صفحهٔ ۵۲) اولاً گفتهٔ بالا اشارهٔ دیگری است که در پانزده سالگی برای نخستین بار با خانواده به تهران آمده است. ثانیاً "چهار سال درجا بزمن" درست نیست، زیرا در آن صورت، با توجه به دو سال زندان رفتن در هفده سالگی، او هیچ‌گاه به کلاس نهم راه نمی‌یافت، درحالی‌که احسان نراقی در کلاس نهم با او هم‌کلاس بوده است.

۱۶. «با شاملو در کلاس سوم متوسطه در مدرسه ایران‌شهر هم‌کلاس بودم... فرد هنرمند و بااستعدادی بود که آخر کلاس می‌نشست و ادای معلم‌ها و هم‌کلاسی‌ها را هم درمی‌آورد و دبیر ما هم از او خیلی

در دبیرستان صنعتی که توسط آلمانی‌ها اداره می‌شد و شهرتی داشت ثبت‌نام کرد. به خاطر مأموریت پدر در گرگان، ناچار از تحصیل در دبیرستان صنعتی دست کشید و در کلاس سوم دبیرستان در گرگان ثبت‌نام نمود. می‌بینیم که در نوجوانی، نه هر سال که هر چند ماه، به شهر و مدرسه‌ای دیگر رفتن روال و شیوه زندگی او بوده است و مجالی برای دل بستن به هیچ یار و دیار نبوده و هیچ رفاقت و دوستی در آن زمان نمی‌توانسته، حتی به سالی، دوام و قوام یابد. خودش می‌گوید: «دو ماه آنجا، سه ماه فلان جهنم دزه. ما هم چون بچه‌های آن خانواده بودیم، در به‌در، جوری که من هرگز یک دوست واقعی نتوانستم برای خودم داشته باشم.»<sup>۱۷</sup>

قبل از پایان سال سوم دبیرستان با خانواده از گرگان به تهران آمد، ولی این سال تحصیلی را به پایان نبرد. خودش می‌گوید: «موقعی که رضاخان را بُردند، من بچه‌ای بودم زیر شانزده سال، بدون هیچ درک و شعوری. فقط یک چیز توی ذهن من فرو رفته بود که روس و انگلیس مانع پرواز کردن این ملت بدبخت هستند و وقتی که آلمان با روس و انگلیس در حال جنگ است و ما تبلیغات اینها را می‌شنویم، یک بچه پانزده شانزده ساله که... نیاز به بالیدن و شوریدن و گردن کشیدن در ذاتش باشد، می‌گوید من طرفدار آلمانم، چون دارد دشمن مرا می‌کوبد. من با این ذهنیت و با این سادگی وارد جریان ضد متفقین شدم.»<sup>۱۸</sup> او می‌گوید: «خیلی با مزه است. من هفده سالم بود. به اتفاق دو نفر دیگر

---

خوشش می‌آمد و دائماً از او می‌خواست انشا بخواند، چرا که ادبیاتش از همان ابتدا خیلی خوب بود.» (تاریخ ایرانی، گفت‌وگویی منتشر نشده با احسان نراقی، تاریخ انتشار ۲۷ آذر ۱۳۹۱ - دو هفته بعد از درگذشت نراقی)

۱۷. گفت‌وگوی زمانه با احمد شاملو شاعر زمانه ما، زمانه، کالیفرنیا، شماره اول، مهر ۱۳۷۰، صفحه ۲۱.

۱۸. همان، صفحه ۲۲.

می‌خواستیم زیر پُل وِرسک بمب‌گذاری کنیم، پل را خراب کنیم تا متفقین نتوانند از آن استفاده کنند.»<sup>۱۹</sup> در اسفند ۱۳۲۱، هفده سالگی، برای هواداری از هیتلر و به اتهام خبرچینی برای آلمان نازی توسط قوای متفقین دستگیر شد، ابتدا به بازداشتگاه شهربانی و سپس به بازداشتگاه سیاسی شوروی در رشت منتقل گردید.<sup>۲۰</sup> سال ۱۳۲۲ را در زندان رشت گذراند و در اواخر پاییز ۱۳۲۳ پس از ۲۱ ماه آزاد شد. برخلاف همه سال‌های پیشین، که حتی برای یک سال در یک جا قرار نداشت، هفده تا نوزده سالگی را ناخواسته در زندان سکون گرفت. در ۱۳۲۴ با خانواده به ارومیه رفت،<sup>۲۱</sup> ولی در ۲۰ سالگی دیگر ادامه تحصیل در سال سوم دبیرستان امکان‌پذیر نبود. در آنجا توسط قوای پیشه‌وری همراه با پدر، به اتهام هواداری از حکومت مرکزی، دستگیر شد و گفته می‌شود در خطر اعدام قرار گرفت، ولی به‌زودی آزاد گردید و به تهران آمد و در یک کتاب‌فروشی شروع به کار کرد.

در ۱۳۲۶، ۲۲ سالگی، با اشرف الملوک اسلامی که متولد ۱۳۰۴ و همسن او بود ازدواج کرد. اشرف دختر حاج ابوطالب اسلامی<sup>۲۲</sup> و معلم ورزش و ناظم مدرسه بود. هر چهار فرزند شاملو: سیاوش، سیروس، سامان و ساقی نتیجه این ازدواج هستند.

۱۹. بامداد در آینه: ده سال گفت‌وگو با احمد شاملو، صفحه ۱۷۴.

۲۰. در فضای مجازی آمده که دلیل ثبت رشت به‌عنوان محل تولد شاملو در شناسنامه‌ای که در پانزده سالگی او صادر شده، رفتن او به زندان رشت در هفده سالگی بوده است که آشکارا سخنی بی‌بایه است. آیدا هم می‌گوید: "خانواده شاملو از سال ۱۳۱۸ [چهارده سالگی او] به تهران می‌رود." (سعید پورعظیمی، بام بلند هم چراغی: با آیدا درباره احمد شاملو، نشر هرمس، چاپ سوم، ۱۳۹۷، صفحه ۲۴۹)

۲۱. سفر یک افسر ارشد، با پیشینه درگیری با ارتش شوروی، به ارومیه که در آن زمان زیر سلطه شوروی بود تأمل‌برانگیز است. احتمالاً اصالت قفقازی همسر و ترک‌زبانی خانواده افسر مأمور می‌توانسته امر را در آغاز بر سلطه‌گرها مشتبه کرده باشد.

۲۲. او در ۱۳۰۵ عضو نخستین اتاق تجارت ایران در تهران بود.

شاملو چند ماه بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ احتمالاً به دلیل همکاری با نشریه ضد درباری آتشبار با مدیریت ایرج زندپور و سردبیری ابوالقاسم انجوی شیرازی تحت تعقیب قرار می‌گیرد. ابتدا از دست مأموران می‌گریزد، اما در چاپخانه روزنامه اطلاعات دستگیر می‌شود.<sup>۲۳</sup> او را به زندان موقت شهربانی می‌برند و بعد به زندان قصر منتقل می‌کنند. وی پس از حدود ۱۳ ماه از زندان آزاد می‌شود.<sup>۲۴</sup>



اشرف الملوک اسلامیة نخستین همسر احمد شاملو

۲۳. انجوی شیرازی نیز به جزیره خارک تبعید می‌شود.

۲۴. شاملو می‌گوید در زندان موقت قصه بلندی به سیاق امیرارسلان و ملک بهمین می‌نویسد که در انتقال به زندان قصر از بین می‌رود. (سال‌شمار احمد شاملو، سایت شاملو) اما آیدا که ده سال بعد از دوره زندان شاملو با او ازدواج کرده می‌گوید: "اخوان [ثالث] هم‌بند شاملو بود. یک روز که شاملو را برای بازجویی می‌بردند، او دفتر شعری از خود را که حاوی منظومه‌ای بلند به سیاق امیرارسلان نامدار بود به اخوان امانت داد تا حفظش کند. اخوان به این بهانه که ترسیده بود مأموران در بازرسی سلول آن را بیابند، دفتر را به چاه انداخت و از بین برد." (بام بلند هم‌چراغی: با آیدا درباره احمد شاملو، صفحه ۱۶۰)



وقتی شاملو به زندان رفت، اشرف ۲۸ سال داشت. سیاوش شش ساله، سیروس سه ساله و سامان چندماهه یا در راه بود و با این حال، اشرف هرروز ناگزیر از رفتن به مدرسه بوده است. در آمدشان محدود به حقوق اشرف بود و معلوم نیست بدون کمک خانواده اشرف سرانجام خانواده شاملو چه می شد. آنچه از وضع آنان می توان تصوّر کرد، جز تصویری غم انگیز نیست. پس از رهایی از زندان، با آنکه اختلاف های آن دو به تدریج بیشتر می شد، ساقی فرزند چهارم نیز پا به عرصه وجود گذاشت. شاملو پس از ده سال زندگی با اشرف، او و خانه را با چهار فرزند خردسال، از نه ساله تا یک ساله، ترک کرد. اشرف در ۱۳۵۶ از پله های مدرسه افتاد و در بیمارستان درگذشت.

فرهنگ فرهی می گوید:

«شاملو از خانه همسرش در خیابان امیریه گریزان بود و دایم سرگشته و آواره... او دیرک و خیمه اش را در خانه ما برافراشت، یعنی در خانه مادرم. مادرم نمازخوان بود و وجود مرد بیگانه را در خانه تاب نمی آورد. شب ها جلو در می نشستم تا شاملو بیاید و من آرام او را به اتاقم ببرم. اتاق نزدیک به در خانه را دفتر مجله روزنه کرده بودیم که امتیازش را زنی از بستگان همسرش اشرف گرفته بود ولی پس از انتشار نه شماره، به این عنوان که روزنه راه توده ای ها را می رود، دیگر اجازه چاپ نداد<sup>۲۵</sup>... شاملو سال ها با ما زیست: آن زمان که با مادرم بودم، بعد که با خواهرم ماندم، و یا حتی وقتی که ازدواج کردم و داماد سرخانه شدم شاملو را همچون جهیزیه ای با خودم به خانه بزرگ پدر و مادر همسرم بردم، و روزگاری شد که هر دو آواره بودیم و سرگشته.»<sup>۲۶</sup>

۲۵. هفته نامه روزنه چهارشنبه ها به صاحب امتیازی تندری و سردبیری احمد شاملو منتشر می شد. گرایش روزنه به حزب توده مشهود بود. مطالب شماره هفتم مورخ ۱۳۳۰/۲/۴ شامل سرمقاله زیر عنوان احزاب را آزاد بگذارید، داستان رکسانا از شاملو، شعر دیوارها از ا. صبح (شاملو) برای عبدالحسین نوشین عضو حزب توده، داستان بی نظمی از نویسنده روسی آنتوان چخوف و شعر مهتاب از نیما بود.

۲۶. دفتر هنر، شماره ۸، صفحه ۹۲۵-۹۲۶.

## چهار نامه

در ۱۹۹۱، پوری سلطانی چهار نامه و سه شعر را که احمد شاملو برای همسرش مرتضی کیوان فرستاده بود به نورالله مرادی می‌دهد تا منتشر کند.<sup>۲۷</sup> این نامه‌ها طی یک ماه در آغاز ۱۳۳۱ نوشته شده است، یعنی زمانی که شاملو ۲۷ ساله با همسر اول زندگی می‌کرد و دو فرزند چهار ساله و دو ساله داشت. او برای پیدا کردن کار به گرگان می‌رود و بی نتیجه به تهران بازمی‌گردد. مشکل اصلی شاملو در استخدام دولتی نداشتن گواهینامهٔ سیکل اول دبیرستان بود. نامه‌های اول و سوم خلاصه شده‌اند. نامهٔ چهارم گویای وضع وخیم مالی اوست.

● تهران، شنبه ۲۳/۱/۱۳۳۱. آقای کیوان عزیزم، با آنکه قرار بود اکنون در راه باشم، در خانه نشسته‌ام. می‌توانستم امروز را به‌عنوان آخرین روز اقامت در تهران پیش شما بیایم و با شما باشم، اما با آنکه در خانه ماندن حوصله‌ام را به‌کلی تنگ کرده است به خودم فشار آوردم و بیرون نیامدم... مثل این است من خودم را محکوم کرده‌ام که در تهران رنگ خوشبختی و خوشوقتی را نبینم... با آنکه از دیشب زندگی من رنگ و جلا و راه دیگر گرفته است، امروز را هم که برای دیدن آخرین غروب تهران در این شهر مانده‌ام،<sup>۲۸</sup> کسل

۲۷. چند نامهٔ منتشر نشده از احمد شاملو به مرتضی کیوان، سایت قلمدانک (<https://raahak.com/?p=12630>) ۱۳۹۶/۲/۶ (نورالله مرادی، مجله جهان کتاب، شماره ۳۳۳-۳۳۴) دست‌نویس همهٔ نامه‌ها در کانال جهان کتاب موجود است.

۲۸. "اون قدیم‌ها شاملو می‌گفت بریم قلهک غروب آفتاب را ببینیم." (مصطفی فرزانه، گفت‌وگوی تلفنی با مؤلف این دفتر، ۱۲ آبان ۱۳۹۹).

و افسرده و بی حوصله در خانه می‌گذرانم و فقط از فردا صبح که به راه می‌افتم، شروع می‌کنم که از امیدم گرمی بگیرم، و شور و شادمانی‌ای را که بالاخره به دست آورده‌ام به مصرف راه آینده‌ام برسانم.

دیشب عموی ناهید به منزل پسرعمو آمد... موفق شدم از او قول بگیرم که "از فروخته شدن برادرزاده‌اش که این همه به او اظهار علاقه‌مندی می‌کند جلوگیری کند" و او در حضور پسرعمو این قول را به من داد.

کیوان عزیزم... من تا دیشب هرگز امیدی نداشته‌ام. از فردا صبح سرپایم بند نخواهم شد. من بدون کوچک‌ترین دلیلی سال‌ها زنده بوده‌ام... و منفور تمام کسانی بوده‌ام که می‌گفته‌اند مرا دوست دارند ولی مرا به صف خود راه نداده‌اند... کم‌کم کینه‌ای در من جوشیده بود... چیزی نمانده بود که خودم را تمام کنم... حالا من از این خطر جسته‌ام. ناهید من خواهد آمد... چقدر امید برای زیستن لازم است.

بقیه این نامه را دارم از گرگان می‌نویسم. امروز دوشنبه است. هیچ‌گونه ناراحتی احساس نمی‌کنم و حرف تازه‌ای ندارم. دوستان را می‌بوسم. منتظرم برایم کتاب و نامه‌های مفصل بفرستند. تمنای من این است که گاهی به عبدالله پسرعمو سری بزنید که تنها و احمق باقی نماند. با تمام ارادت، الف. صبح

● گرگان، دوشنبه ۱۳۳۱/۲/۱. آقای کیوان عزیزم، پُست‌ها می‌آیند بدون آنکه چیزی برای من آورده باشند... برای شما دو ترجمه از الوار و برای دیگران یک شعر گمشده را که می‌دانید فرستادم که توسط "بسوی آینده" به دستشان خواهد رسید... دلم می‌خواست به نیماخان و آقا فریدون سلام مرا می‌رساندید زیرا آن‌ها دورترند.

یک "کبوتر صلح ماهانه" شماره اردیبهشت می‌خواهم. در انتظار نامه‌تان، احمد شاملو.<sup>۲۹</sup>

● گرگان، شنبه ۱۳/۲/۳۱. آقای کیوان بسیار عزیزم، این سومین نامه‌ای است که برایتان می‌نویسم. از سرنوشت نامهٔ دوم خبری ندارم ولی نامهٔ اولی چون سفارشی بود، با قید این جمله در روی آن که "ایشان مدتی است به وزارت راه تشریف نمی‌آورند" به فرستنده بازگردانده شد. به‌هرحال از این نامه که توسط آقای پدرام ارسال می‌شود و ایشان زحمت رساندن آن را متحمل می‌شوند منظوری جز این نیست که اولاً از آدرسی که بتوانم برایتان نامه بنویسم و بدانم بر نمی‌گردد مطلع شوم، ثانیاً زحمتی را برای بنده متحمل شوید. آقای آراسته در اینجا رئیس ادارهٔ راه است. برای اینکه بتوانم در این محل و در این اداره یک مستمری ثابت داشته باشم ایشان به من گفتند از شما خواهش کنیم با لطف خود معرفی‌نامه‌ای از اداره کل راه خطاب به اداره راه گرگان و به امضای آقای مهندس مولائی به این شرح دریافت فرموده و ارسال دارید: "آقای احمد شاملو بدین وسیله به آن اداره (یا ناحیه یا هرچه) معرفی می‌شود تا در صورتی که احتیاج به وجود او باشد استخدام شود." بقیهٔ این کار را آقای آراسته در همین جا ترتیب خواهد داد. موقتاً عرض دیگری ندارم و منتظر نامه جناب عالی هم هستم - آدرس من همان است که بود: گرگان، منزل آقای مفیدیان، احمد شاملو.

در حاشیه: در صورت احتیاج، تقاضا نامهٔ احمقانه‌ای هم لفاً تقدیم

۲۹. در صفحات آتی خواهیم دید که شاملو در طول زندگی هیچگاه عضو حزب توده نبوده است. او برای نشان دادن همسویی با مشرب مرتضی کیوان که از اعضای فعال حزب توده بود (و در ۲۷ مهر ۱۳۳۳ اعدام شد) وعده می‌دهد شعر خود را در روزنامهٔ "بسوی آینده" به چاپ رساند (که هیچگاه چاپ نشد) و تقاضای شماره‌ای از "کبوتر صلح" را می‌کند. این هر دو از نشریات وابسته به حزب توده بودند. او در نامهٔ چهارم که می‌خواهد از کیوان پول قرض کند، او را "رفیق" خطاب می‌کند.

شد. عجله من برای دریافت این معرفی نامه بی نهایت است. چون در اینجا روزنامه خریدن همان و کتک خوردن همان، روزنامه برایم با پست [بفرستید.]

● تهران، پنجشنبه ۱۳۳۱/۲/۱۸. رفیق عزیز! با شتاب بسیار می خواهم شما را ببینم. بین ساعات نه و ده شب در کافه قنادی شمیران به انتظار شما خواهم بود. جایی نشسته خواهم بود که تا آمدید بینمتمان. اگر برایتان امکان داشت قدری پول هم به عنوان یک قرض چند روزه برایم خواهید آورد. احمد شاملو.